

کوله پشتی

۶۰۸۱
کتابخوانی
می‌سندید؟

سفری به دریای ستاره‌ها

دانستنی‌های روز



دو خبر ویژه
برای دوستداران هیجان‌ناظف
زود قضاوت نکنید.

فیلم‌های تخیلی و فانتزی مخاطب خاص خود
را دارد.

بر اساس یکی از این فیلم‌های تخیلی که ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۳م دارد،
جهان ممکن است در چند سال دیگر نابود شود اما باید

بدانید هیچ کس به غیر خالق آن قادر به این کار نیست.
حالات خوب دوم است که شاید یک جورایی اثبات خبر اول

باشد. شرح خبر این است که سازمان ناسا قصد دارد زمین را جابه‌جا
کند و قابل توجه اینکه تمام این کارها برای غلبه بر گرمای زمین

است. این ایده عجیب زاینده ذهن مهندسان ناسا و اختر شناسان
آمریکایی است.

شرح چگونگی جابه‌جایی برای این کار فقط لازم است یک ستاره
دنباله دار و یا شهاب سنگ آسمانی را به سمت زمین هدایت

کنیم، به طوری که با سرعت از کنار و نزدیک زمین رد بشود.
این کار می‌تواند قسمتی از نیروی گرانش ستاره را به

زمین منتقل کند. در نتیجه این کار سرعت مداری
زمین افزایش پیدا می‌کند و به یک مدار بالاتر

می‌رود که از خورشید دور تر است. به
این طریق، به یک منطقه

بوی لبخند و سرود

روز معلم گرامی باد

مثل رو بیدین گلی در باغ *** روی لب‌های او تبسم بود
در میان شکوفه‌های کلاس *** خستگی در نگاه او کم بود
عطر گل‌های نوبهاری داشت *** دفتر صبح را که امضا کرد
باز در جمع بچه‌های بهار *** غصه را روی تخته منھا کرد
حرف‌های زلال و شیرین اش *** نمی‌شنید به دل چه ساده و ناز
باز با خنده و به نام خدا *** می‌کند درس تازه را آغاز
تا که با بیج کبوترها *** گل دهد خوشه کلام‌اش را
می‌کند یا تبسمی تکرار *** درس را چون ترنم دریا
توی باغی پر از گل لبخند *** می‌رود مثل چشمه‌ای پر آب
بچه‌ها دور چشمه خوشحال‌اند *** بچه‌ها باغ تشنه‌ای بی آب
باز پیچیده در میان کلاس *** بوی لبخند بچه‌ها و سرود
رو تخته نوشته‌اند امروز *** ای معلم درود بر تو درود!

زهرآ گریزیا

آشپز که دو تا شام غذا یا شور می‌شود یا ...

از دور با ضرب السل‌ها
سبید آرمیده

۶۰۸۱
کتابخوانی
می‌سندید؟

اسم من سبید است که در کنار درس خواندن
به یادگیری اغذیه‌داری علاقه مند و کارهای گوناگونی چون پخت و پز، درست

کردن غذا در فر، پیچیدن ساندویچ و... را انجام می‌دهم.

یک روز وقتی رنگ مدرسه به صدار آمد، قبل از خارج شدن از کلاس، معلم تاریخ، بر که‌های تصحیح شده نمرات امتحان

هفته قبل را در میان دانش آموزان توزیع و بعد بچه‌ها را به خارج از کلاس راهنمایی کرد. هنگامی که به بر که‌ها امتحان نگاه کردم، دچار

برق گرفتمی شدم، چون نمره من، حتی پایین تر از ۱۰ بود و این یعنی ضایع شدن جلوی بچه‌ها. همانطور که از مدرسه خارج می‌شدم و به سوی

مقارم می‌رفتم، به فکر این بودم که چطور فردا در کلاس درس، سرم را جلوی بچه‌ها بگیرم؟ که یک دفعه خودم را جلوی اغذیه‌مان دیدم. داخل

مقار فرقم دست‌هایم را شستم، به جای لباس‌های مدرسه‌ام، لباس‌های کارم را پوشیدم و مشغول به آشپزی شدم. طبق معمول، اول غذاهایی را که در حال

تمام شدن بود را آماده می‌کردیم و سپس به کارهای دیگری می‌پرداختیم. مواد ساندویچ خوراک سوسیس بود که قبل از اینکه من به مغازه بیایم، شاگرد دیگر

مغازه که نامش محمد است، سوسیس‌ها را برش داده و مقداری از سس مخصوص را هم درست کرده بود. تنها اضافه کردن چند ادویه دیگر به آن باقی مانده بود.

تا غذا آماده شود و در یخچال در جای مخصوص قرار بگیرد. تمام ادویه‌جات را که در طرز تهیه سس مخصوص نقش داشت، با هم مخلوط کردم و به جای اینکه طبق

معمول سس را زهم کنم، در ظرف سوسیس ریختم و به هم زدم و در ظرف ریختم. در طول درست کردن سس به غیر از نمره تاریخ به هیچ فکر نمی‌کردم.

خلاصه خوراکی آماده کرده و در یخچال قرار دادم.

ساعتی نگذشت که از پنجره آشپزخانه دیدم پسرهای هم‌اندازه به این طرف و آن طرف می‌روند و یک هم‌دانش را به شیر آب وصل کرده است. چند نفر

دیگر هم مثل همان‌ها بالا و پایین می‌پریدند. به قسمت پزایی آمدم چون مشتریان از چشم‌هایشان اشک می‌ریخت. خندم گرفت. بعضی

زبان‌هایشان را با دست‌هایشان خشک می‌کردند. سسی که به غذا مخلوط کرده بودم به جای دو سوم پیمانه ننگ به آن دو سوم لفل

اضافه کرده بودم پس از این ماجرا، من مزد یک روز کارم را از دست دادم، چون پول ساندویچ همه آن‌ها را من از جیب

خودم برداختم. اما در عوض، آن قدر خندیدم که از فکر نمره درس تاریخ فراموش کردم و از معلم

خواستم دو باره از من امتحان بگیرد.



جشن تولد همه شمع‌های مدرسه!

ابتکار جالب فرهنگی در دبستان اکبرزاده
برای بزرگداشت روز معلم



طراح گرافیک:
مجتبی ادیبی

۶۰۹۱
کتابخوانی
می‌سندید؟

بالاخره مامانم بعد از چند روز
و چند ماه گذاشت تا به پارک سرگوشه‌مان بروم و

کمی پیاده‌روی کنم. زود لباس‌هایم را پوشیدم و از خانه بیرون رفتم.

همین طور که داشتم قدم می‌زدم، صدایی شنیدم. دور و برم را نگاه کردم، اما
کسی نبود. فکر کردم خیالاتی شده‌ام اما دوباره همان صدا به گوشم رسید. پیاده‌رو بود.

وقتی دقت کردم، دیدم ناراحت است و صورت‌اش خیس و کثیف است. پرسیدم پیاده‌رو جان!

چرا گشنگی؟ مردم تو را اذیت کردند؟ پیاده‌رو گفت: بله، هم مردم و هم این گل‌فروشی‌ها از عصر

دارد گل‌هایش را روی بنده می‌ریزند و مردم هم از آن طرف از روی گل‌ها رد می‌شوند.

آب گل‌ها را در می‌آورند. با خودم گفتم: ای بابا مثل اینکه باید با پدر و مادرم به این گل‌فروشی چیزی بگویم!

داخل رفتم. اول از آقا گل‌فروش ترسیدم چون خیلی قیافه‌اش وحشتناک بود. ولی خودم را جمع و جور کردم

و گفتم: چرا تمام گل‌ها را توی پیاده‌رو ریختی؟ و ای گوشم! آقا این چه طرز بر خورد با یک بچه است؟ بعد

با اردنگی من را انداخت توی کوچه. پیاده‌رو به من گفت: گفتم که آقا هه عصبانی است؟ نمی‌خواد تو کاری

بکنی، وای نگاه کن لباسات کثیف شدن. ناراحت از پیاده‌رو خدا حافظی کردم و به راه افتادم. نمی‌دانستم

چه کار کنم و به مامانم چی بگویم، به خانه رسیدم. مادرم عصبانی بود. به من گفت بچه این چه طرز

آمد توی خانه است تمام خانه را گلی کردی. توی اتاقم رفتم. اولین کاری که کردم این بود که

به ۱۰ رنگ زدم و تمام ماجرا را برای آن‌ها درباره گل‌فروشی تعریف کردم. آن‌ها هم تا

یک ساعت دیگر آمدند و گل‌فروشی را درش را قفل کردند و من هم خیالم از بابت

همه چیز راحت شد که یاد آمدم شمع‌هایم را نوشته‌ام. دیر شده و ساعت

۱۰ بود و من هم فردا با خانم معلم مان بزرگ بودم.

۶۰۹۲
کتابخوانی
می‌سندید؟

طیبه لایب - با آمدن
قرار است هر کسی

هر طور دلش می‌خواهد با کار دستی یا

هر فکر جالبی که در دهنش معلم‌ها تشکر کند.

جمعیت بچه‌ها مثل کوهی از نشاط و انرژی سرابه پیش

می‌برد تا به سمت دفتر مدرسه به سراغ مدیر خوش فکر آن - خانم

تسبیح‌سازان - بروم.

باروی خوش می‌پذیرد و بر این می‌گوید که ماجرای این طرح خوب از کجا

شروع شد. می‌گوید: در جلسه‌ای که انجمن اولیا و مربیان دبستان ربابه اکبرزاده

برای چگونگی بزرگداشت روز معلم گرفتند. نمایندگان معلمان اعلام کردند که به دلیل

تفاوت‌های فرهنگی و اختلاف سطح بنه‌های مالی خانواده‌ها همچنین تأثیرات ناخواسته‌ای که

این ایام به دانش آموزان و خانواده‌ها وارد می‌شود. باعث سر خوردگی و تضعیف روحیه

برخی دانش آموزان می‌شود. تصمیم گرفته‌اند برای ارتقای مقام و جایگاه معلم، طرحی

ابتکاری را در دوشیفت مدرسه اجرا کنند.

خانم تسبیح‌سازان ادامه می‌دهد: انجمن اولیا و مربیان دبستان اکبرزاده با تکثیر و فرستادن

نامه به همه خانواده‌های دانش آموزان، خوشه معلمان را به اطلاع رسانیم اولیا رساند. معلمان

والدین خواستند که با این پیشنهاد همکاری کنند و اجازت بدهند فرزندانشان به زبان خود

و هر طور که دوست دارند این روز بزرگ را جشن بگیرند و روح بخندند.

مدیر مدرسه اکبرزاده با اطمینان در پاسخ به سؤال ما که چنانگی‌ها را به شما این‌ها به حرکت

خوب فرهنگی امیدوار می‌سازد می‌گوید: ما هم در همه‌جا با هم‌راه‌ها این حرکت فرهنگی

فاطمه می‌گوید: سبوی انجمن اولیا و مربیان همه خانواده‌های ما نامه دادند که همه

معلمان ما تصمیم گروهی گرفتند که روز معلم کاود دریافت نمی‌کنند.

زهرادر کنار اوست و دلش می‌خواهد در این مساجحه شرکت کند. این

دانش آموز سال چهارمی می‌گوید: فرست بر برای هر کلاسی یک

و شمع از ظرف مدرسه بدهند و ما برای معلم‌مان جشن

بگیریم. ما از این بابت خیلی خوشحالیم.

سپهر حرف دوست‌اش را این طور

ادامه می‌دهد:

درخت کوچک من

فروزانه
سالار حسن
۱۳ ساله

در آهستی رنگ زده

قدیمی رو با صدای فشار زبانی باز کردم. توی آب‌باری

خیلی شلوغ بود و تاریک. نور آفتاب از لای درز و شکاف‌های دیوار به

داخل حیاط بتیغ می‌زد و نور کمی رو به اون می‌تابوند. تاریکی عجبکوت به وسایلی

چسبیده بودن. معلوم بود که سال‌هاست کسی اینجا نمانده. تازه منم مجبور بودم. باام

گفته بودا که بیل‌رومی خورای باید توی آب‌باری دنبالش بگیری. اما آخه منم توی آب‌باری شلوغ بلوغی

می‌شد به بیل کوچیک رو پیدا کرد؟ پشتیون بیرون اومدم. لب باغچه نشستم و دستم رو بردم تو

خاک. چند سرفه‌ی سرد بود. آروم آروم داشتم تولد خاک رو خالی می‌کردم تا این‌ده نوله نوله کوچیک رو بکارم.

این اولین نهالی بود که روز درختکاری داشتم توی باغچه حیاطمون می‌کاشتم.

الا یک سال می‌گذره. نهال اونقدر بزرگ شده که به خودش اجازه میدهد از گوشه پنجره به داخل اتاقم

سرک بکشه. گوشاشو تیز می‌کنه تا به صدای بشنو. به روش نمی‌آرم ولی بخند می‌زنم. نهال داره بلند

می‌شه بلندتر. اونقدر که به درخت همسایه رسید.

پس پنجره اتاق من بهانه بودای کاش می‌شنیدم که به هم چی می‌گن. صدای بیج بشون

شیشه پنجره رو می‌لرزونه و من با حسرت نگاهشون می‌کنم.

پیاده‌رو به من چه گفت

سارا امیری ۱۰ ساله

